

۱۳۹۷۷۷۶

بنام خداوند جان و خرد

افسانه های زندگی

فعالیت های فرهنگی

نویسنده

اکبر شاهسوارانی

۱۳۹۴

سرشناسه : شاهسوارانی، اکبر، ۱۳۰۸ -
 عنوان و نام پدیدآور : افسانه های زندگی - فعالیت های فرهنگی
 مشخصات نشر : تهران : کلک باران ، ۱۳۹۴ .
 مشخصات ظاهری : ۱۲۲ ص.
 شابک : 978-600-7864-8-12
 وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر
 یادداشت : http://opac.nlai.ir : فهرستنویسی کامل این اثر در نشانی
 قابل دسترسی است.
 شماره تائید ملی : ۳۸۳۲۹۹۶

عنوان: افسانه های زندگی / فیپای فعالیت های فرهنگی

نویسنده: اکبر شاهسوارانی

صفحه آرایی: مینا شاه محمدلو

ناشر: کلک باران

چاپ و صحافی: چاپ نقش گستر

طراح جلد: مریم خزایی

ویراستار: مریم خزایی

قیمت : ۹۰۰۰۰ ریال

لیتوگرافی: نقش سبز

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۵

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۶۴-۱۲-۸

فهرست

۷	پیش‌گفتار
۱۷	استخدام در وزارت فرهنگ
۲۰	اداره بیکار تا جعل و تزویر
۲۶	استخدام دوباره
۳۱	در کسوت معلمی
۳۳	مدیر و مؤسس
۳۶	غوطه در گرداب
۳۹	فرهنگ‌سازی در روستا
۴۲	رسوم و عادات مردم محل
۴۷	مهمان ناخوانده
۴۹	هدف‌های تربیتی
۵۴	اسکیپی به دبستان می‌رود
۵۶	میگم چه کاره‌ای؟
۵۹	تعلیمات اساسی
۶۲	شفاف‌ترین بلور عاطفه

- ۶۷ زلفعلی همزم فروش و اسب سوخته
- ۷۰ استقبال
- ۷۴ کشف راز خوشبختی
- ۷۷ حذف برنامه تعلیمات اساسی
- ۷۹ خارج از روستا
- ۸۷ بازگشت دلا
- ۹۳ سپاه دانش
- ۹۹ تجربه‌ای از افسانه عیسای وق
- ۱۰۲ تجربه‌ای از افسانه دولت آباد
- ۱۰۸ بازگشت به تهران
- ۱۱۴ تجربه ای دیگر
- ۱۱۸ دبستان آریا

پیش‌گفتار

فرهنگ، از زوایا ساخت‌های مهم توسعه و پیشرفت هر کشور و جامعه‌ای، از ابتدای تاریخ تجمع و تمدن انسان می‌باشد. پیدایش و گسترش و تکامل فرهنگ از دو عامل یادگیری و اجرا و انتقال آموخته‌ها، از نسلی به نسل دیگر از راه آموزش و اندوختن تجارب به دست آمده است. همان‌طور که احداث ساختمان از روی هم گذاشتن تک‌تک اجزای ممکن گردیده، تمدن در دانش امروز بشریت نیز، از تک‌تک یافته‌ها و دانسته‌ها حاصل گردیده است. از زمانی که انسان، شستن را آموخت جمع‌آوری و انباشت یافته‌ها میسر گردید و انسان توانست یافته‌های خود را به وسیله کتاب به نسل‌های آینده هدیه کند. با همراهی زمان به همان نسبت که دست آوردها و اندوخته‌ها فزونی می‌یافت، سرعت انتقال آن نیز بیشتر شتاب می‌گرفت. در هر بخشی از تاریخ تمدن بشری، کشور یا ملتی عامل شکوفایی فرهنگ و دانش بوده و آن را به دیگر کشورها یا ملل انتقال داده‌اند.

در زمان‌هایی نیز نیاکان ما مشعل‌دار علوم و فرهنگ بوده‌اند. آثاری از میراث باز مانده از آنان در اکثر موزه‌های بزرگ دنیا در معرض دید می‌باشد. اما متأسفانه در این زمان که عصر انفجار دانش و میکرو تکنولوژی است ما در جایگاه شایسته خود نیستیم. در این جا در مقام آن نیستیم که از چرائی آن بحث به میان آورده در جستجو و کنکاش علل آن باشیم. ولی شرایط ایجاب می‌کند که زمان حال را درک نمائیم و در تلاش برای پرورش نسلی باشیم که جبران مافات نموده بدون مجذوب شدن به فرهنگ غربی، فاصله موجود با جهان پیشرفته را پر نماید. برای رسیدن به این مقصد ملی و خدا پسندانه، باید موانع را بشناسیم و سدهای در راه را کنار بزنیم. هیچ عاقلی نمی‌تواند منکر حرکت رو به جلوی زمان باشد اما، با این که همه‌ی ما تبادل شب و روز و گذر عمر خویش را می‌بینیم، نمی‌دانم چرا کسانی در امر آموزش و پرورش، معتقد به توقف زمان حتی

برگشت به عقب هستند و توجه ندارند که هر پدیده‌ای در زمان و مکان خودش مطلوب است. این نکته بسیار دقیق است که چنانچه از فرصت زمانی استفاده نشود حاصل جز حسرت و عقب ماندگی نیست. عوامل گوناگونی موجب شده که گذشتگان ما، از زمان خود بهره‌یابی نکرده‌اند. نتیجه آن غفلت، چیزی است که اکنون مشاهده می‌کنیم. جور بی‌عملی گذشتگان را نسل‌های کنونی تحمل می‌کنند. اکنون وقت آن رسیده است که با احساس مسئولیت دامن همت برکمر زده و به وظیفه خود عمل نمائیم.

با اشاره مختصر به رویدادها و تحولاتی که در امر آموزش و پرورش، بخصوص در قرن حاضر پدیدار گشته است، حاصل تجربه‌هایی که در نبرد زندگی و بیست و نه سال خدمت در بخش های اداری و آموزشی کسب نموده‌ام به ادامه دهندگان مسیر پر تلاش فرهنگ سازی تقدیم می‌نمایم. مسیری که در محدوده‌ای از زمان گذشته پیموده شده، می‌تواند به منزله تالار تحریک و دگرگونی باشد، ضمن این که زشتی‌ها و زیبایی‌های رخداده‌ها و کنش‌ها و واکنش‌ها نیز مورد توجه می‌باشد.

تشکیلاتی که متصدی و مسئول آموزش و پرورش است از بدو پیدایش چند بار تغییر نام داده است. در ابتدای تاسیس وزارت معارف و صنایع مستظرفه بود با پیشرفت زمان به وزارت فرهنگ و هنر تبدیل شد. پس از زمان چند هنر را از دست داد ولی فرهنگ باقی ماند. در یک گام تحولی دیگر فرهنگ را نیز به وزارتخانه دیگری با نام فرهنگ و اطلاعات داد و خود آموزش و پرورش شد. کتب درسی نیز پیوسته در تغییر بوده اما در این تغییرات سلیقه‌ای، در اهداف اولیه یعنی سوادآموزی تغییر محسوس و قابل توجهی رخ نداده است. رشد روز افزون جمعیت کشور توسعه و افزایش مدارس را طلب می‌کرد. طبیعی است که هرچه بر تعداد مدارس افزوده شود به همان نسبت توسعه و گسترش سازمان‌های اداری را با خود داشته باشد. تا آنجا که به خاطر نگارنده هست تا سال هزار و سیصدوسی کل تشکیلات وزارتخانه را یک مدیر کل اداره می‌کرد که بعد از وزیر و معاون در راس امور بود ولی امروز ماشالله به اندازه یک دور تسبیح مدیر کل دارد. بحث مورد نظر ما کمیت نیست گسترش مدارس به روستاها بسیار ضروری و با اهمیت بوده است. حرف این است که آیا فقط آموختن سواد کافی است؟ یا این که همراه آموختن، خواندن و نوشتن، آموزش‌های دیگری برای پرورش شخصیت فردی و اجتماعی دانش‌آموز باید مورد نظر و هدف باشد؟ پیش از پیدایش نظام ملی آموزش و پرورش

مکتب خانه‌ها عهده‌دار سوادآموزی بودند. هدف آنها بیشتر آموختن روخوانی قرآن بود. آغاز کار از "عمّ جزء" شروع می‌شد و ابزار کار، ترکیه‌ای انار و چوب فلک بود. مکتب خانه‌ها همه یکسان نبودند سطح آموزش و مواد درسی آنها نیز به دانش و بینش مکتب‌دار ارتباط داشت. معمولاً در این مکتب خانه‌ها خواندن و نوشتن و قرائت قرآن آموخته می‌شد. در این مرحله از آموزش دو جبر وجود داشت. یکی جبر پدر بود و دیگری جبر استاد. شعار این قبیل مکتب خانه‌ها این دو بیتی بود

پادشاهی پسر به مکتب داد لوح زرینش در میان نهاد

بسر لوح نوشته بود به زر جور استاد، به ز مهر پدر

محصول عالی این مکتب خانه‌ها با عنایت به استعداد و شرایط شان یا آقامیرزا بود که در تجارتخانه‌ها مشغول به کار می‌شدند یا قاری قرآن و احتمالاً با ذوق‌ترین و با استعدادترین آنها به حوزه‌های دینی نزد علما معرفی می‌شدند. در این مرحله جبر فقط از ناحیه خود طلبه اعمال می‌شد. از بود که گاهی از شهری به شهر دیگر می‌رفت تا استاد مورد علاقه‌اش را بیابد و از حذرش بهره‌مند. این جویندگی و بویندگی هم مراحل مختلف داشت. تعدادی به روضه‌خوانی بسنده می‌کردند گروهی خطیب و واعظ می‌شدند و کسانی هم توقف را جایز نمی‌دانستند. به تحقیق و مطالعه و کسب علم ادامه می‌دادند تا به کمال خواسته خود برسند. فرسفا، دانمندان، پزشکان و ادیبان بزرگی که جامعه را با نوردانش و خرد خود منور ساخته‌اند از آن جمله می‌باشند. آنها ستارگان درخشانی هستند که آسمان تیره و تاریک و خرافه را روشن کردند و نام خود را در همیشه‌ی تاریخ به ثبت رساندند. اما متأسفانه آنها نادر هستند.

همزمان با آغاز جنبش مشروطه خواهی و ورود و نفوذ افکار نو در جامعه استبداد زده ایران مدرسه‌های جدید هم با دشواری و تلاش و فداکاری افرادی نظیر رشیدیه جایی برای خود یافت با پیروزی انقلاب مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی و پیدایش دولت برخاسته از ملت، وزارت معارف هم جزئی از کابینه شد. مدارس جدید جایگزین مکتب خانه و میز و نیمکت جانشین تخته پوست و نمد و تشکچه شد، اما معلمین بیشتر همان مکتب دارها بودند با این که هنوز تغییر اساسی در روش آموزش پدید نیامده بود عناصر و پس‌گرا و متحجر با آن مخالفت می‌کردند. تحولات سیاسی که بعد از انقلاب مشروطیت رخ داد، سقوط سلسله‌ی قاجار را در پی داشت. سیستم حکومتی جدید

نیازمند گسترش ادارات بود. توسعه‌ی ادارات نیز کارمند باسواد طلب می‌کرد لذا تربیت دیوان سالار هدف اصلی در توسعه و ایجاد و گسترش مدارس جدید بود. کتاب‌هایی که جهت تدریس در این مدارس تدوین شد بسیار ناشیانه و ناآگاهانه از مسائل آموزش و پرورش بود. روش تدریس نیز تفاوت چشم‌گیری با شیوه‌ی مکتب خانه‌ای نداشت. آموزش در کلاس اول روش هجای استدلالی بود که بسیار بر مغز و قوه‌ی حافظه‌ی دانش‌آموز فشار می‌آورد. ناگفته نماند آنها که موفق به گذراندن این مرحله‌ی دشوار می‌شدند با آشنائی با ادبیات گهر بار ایران و خواندن گزیده‌هایی از گلستان و بوستان سعدی و شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ و دیگران، زمانی که دوره‌ی شش ساله ابتدائی را به پایان می‌بردند، از لحاظ زبان فارسی باسواد بودند. اما متأسفانه همه نمی‌توانستند ادامه دهنده باشند. در نیمه‌های کار، درس و مدرسه را رها می‌کردند چون معلمین دلسوز اما ناآگاه از استثناسی پره‌رشی و روش‌های نوین آموزشی می‌خواستند با کمک چوب و شلاق، معلومات خاص خوش را به دانش‌آموزان انتقال دهند.

می‌خواهم به این نکته اشارة کنم که در مدارس ما در گذشته بیشتر و امروز کمتر، فطریات ذاتی دانش‌آموز فدای انسیانات می‌شد و می‌شود که کمتر به درد زمان حال می‌خورد. همچنین با پیشرفت سریع زمان و سرعت انتقال دانش، شاید برای آینده بی‌ارزش یا کم ارزش باشد. از حضرت علی (ع) نقل اول شده که "فرزندان خود را برای زمان خودشان تربیت کنید" مشکل اساسی ما ایران است که برنامه و هدف مشخصی که زمان حال را به آینده ارتباط دهد برای تعلیم و پرورش فرزندان نداریم. ما نمی‌دانیم کودکانی را که در شش سالگی در مدارس می‌پذیریم برای چه مقصد و منظور آماده سازیم، می‌خواهیم آنها را برای خودشان تربیت کنیم یا برای جامعه یا هر دو یا هیچ کدام. متأسفانه به شناخت روحیه کودکان هم بها نمی‌دهیم و برای شناخت استعدادهای آنان وقت نمی‌گذاریم و دقت نمی‌نمائیم، چیزهایی را به آنها آموزش می‌دهیم که خود به آنها باور داریم اما از درستی آن هم آگاه نیستیم. بین مدرسه و خانه هم آهنگی وجود ندارد. و متأسفانه اغلب معلمین هم به خاطر مشکلات زندگی نشاط لازم و انبساط روحی ندارند. ساختمان بسیاری از مدارس نیز برای مکان آموزشی مناسب نیست.

نکته دیگر که مهم نیز می‌باشد و به تجربه ثابت شده این است که کودکان از طبیعت بهتر و آسوده‌تر می‌آموزند چون با چشم می‌بینند و با سایر حس‌های خود درک و

دریافت می‌نمایند، بدون این که جبر یا امری دخیل باشد. کودکان از راه و روش بازی نیز یاد می‌گیرند و تجربه کسب می‌کنند. بدترین روش آموختن این است که معلم با گفتار، دروس طبیعت شناسی نظیر جغرافی را به شاگردانش بیاموزد. همه به خاطر داریم که در دوره ابتدائی برای همین درس چه رنجی را تحمل می‌کردیم.

باید توجه داشته باشیم که زمان در گذر است و دامنه کشفیات و یافته‌های علمی سرعتی پرشتاب دارد. تجاری که کسب کرده‌ام مربوط به دیروز بوده و امروز روز دیگری است. ما موظفیم فرزندان جامعه را برای آینده‌ی خودشان جهت بهتر زیستن و سازگاری با محیط و هم‌پنین برای اداره‌ی جامعه‌ای که در آن زیست می‌کنند اعم از روستا و شهر و استان و کشور تربیت و آماده‌نمائیم. در تعلیم و تربیت به هیچ جبری معتقد نیستیم. معلم و شاگرد برای یاد دادن و یاد گرفتن باید آزاد باشند. اگر جبری در تعلیم و تربیت ضروری باشد این جبر یادگیری است که توسط دانش‌آموز اعمال می‌گردد. نه جبر یاد دادن که اغلب توسط معلم به کار برد می‌شود. معلمی که خسته از کلاس خارج می‌شود به‌طور قطع در کارش موفق نیست. حتی هم خود را فرسوده کرده و هم شاگردانش را تحت فشار روحی قرارداده و خسته نموده است.

به معلمین جوان که ذوق و شوق تعلیم و تربیت را دارند، پیشنهاد می‌کنم هرگز در کلاس متکلم الوحده نباشند. فقط با شناخت روحیه و استعداد شاگردانشان به راهنمایی آنها بپردازند. چون آنها هستند که باید شوق یادگیری در خودشان پیدا شود. چقدر زیبا و پر ارزش خواهد بود که دانش‌آموزان کلاس، در کار یادگیری با هم معاضدت و هم‌کاری و هم‌فکری نمایند. همه‌ی بچه‌ها از لحاظ بهره‌ی هوشی و توان یادگیری یکسان نیستند. اگر آنها به صورت گروه‌های چند نفره با ترکیب قوی و متوسط و ضعیف دسته‌بندی شوند. هم دروس مربوط را سریع‌تر و بهتر یاد می‌گیرند و هم سازمان دهی و همیاری و همکاری را، اطمینان دارم که با این روش تجربه شده معلم هم خسته نمی‌شود و بانشاط و انرژی مثبت خودش، کلاس را به تکاپو و تلاش هدایت می‌نماید. معلم و دانش‌آموز دو رکن اصلی و لازم و ملزوم آموزش و پرورش هستند، اما، در نظام آموزش رکن مهم‌تر هدف‌ها و برنامه‌ریزی‌هاست که باید بسیار مورد توجه قرار گیرد چون بر مبنای آن کتب آموزشی تهیه و در دسترس معلم و دانش‌آموز گذارده می‌شود. لازم و شایسته است برنامه‌ریزی و تعیین هدف‌های پرورش توسط شوراهای آموزش و

پرورش، با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و نیازمندی‌های نیروی انسانی جهت گرداندن چرخ‌های اقتصادی و اداری و مدیریت‌های کلان جامعه و کشور تحقق یابد. در این موارد پسندیده است که شوراها با نخبگان فاضل و دانشمندان محل، مشاوره و از آنها نظر بخواهد. شورای مدرسه نیز بر مبنای آن هدف‌ها برنامه‌ی سالانه خود را مشخص و توسط معلمان و دبیران اجرا نمایند.

براساس همه‌ی قواعد و قوانین دینی و اجتماعی و اصول اصلی انقلاب اسلامی اولین و مهمترین هدف پرورشی تربیت انسان می‌باشد. انسانی که راه کمال را می‌پیماید به کرامت خود و دیگران باور دارد. قانون را محترم می‌شمارد. وطن خود و هموطنان خود را دوست می‌دارد. دریغ نمی‌گوید. چشم پاک و طینت پاک دارد. برای خود و خانواده و جامعه و کشورش آینده و مفید خواهد بود. پاکی و پاکیزگی و سلامت جسم و روح، نشاط و کار آمدی، تناسلی جسمی، دانائی، شهامت و شجاعت و فداکاری اهداف اولیه‌ای هستند که مانند پله‌های پل بر روی دانش‌آموز تربیت‌پذیر را به سوی آن هدف‌نهانی هدایت می‌نماید. آیا با بستن دهان علم و امنیتی کردن فضاهای آموزش و پرورش می‌توان به چنین هدفی راه یافت؟

یکی از سه شعار اساسی انقلاب که براساس آن پیروزی نصیب ملت شد، آزادی است که امروز نام مردم سالاری دینی به آن داده‌اند. هر دین و هم مردم سالاری تعریف دارد و بسیار شایسته است که در مدرسه آموزش داده شود. چنین مدرسه‌ای می‌تواند از حلقه‌های مهم بین دولت و ملت باشد. اهمیت هدف‌های آموزشی و پرورشی را نباید دست کم گرفت. زیرا نیروی انسانی سالم و توانا ارزنده‌ترین درمان برای هر کشوری است. اگر می‌خواهیم به آرزوهای ملی خود، در رسیدن به قله‌های دانش، علم و تکنیک و فرهنگ و تمدن و اقتصاد جامه عمل بپوشانیم، باید نخستین گام‌ها را از مدرسه آغاز نمائیم. مدرسه را تبدیل به کارخانه‌ای نمائیم که محصول آن انسان‌هایی مدیر و مدبر باشد. انسانی که با لیاقت و شایستگی خود بتواند از ثروت‌هایی که خداوند به این سرزمین اهدا فرموده بهره‌برداری کند. این گنج خفته را تبدیل به خون زندگی بخش در رگ‌های حیاتی اقتصاد کشور نماید. انسان‌هایی که با علم و عمل خود زنگ غم و رنگ فقر را از چهره این کشور باستانی که تاریخ و فرهنگ آن موجب فخر و مباهات ما

می‌باشد پاک نماید. انسان و انسان‌هایی که پوسته‌ی تحجر و عقب ماندگی را بشکافند و در سیر مادی و معنوی پیش‌تاز باشند.

برای چنین کارخانه‌ای ابزار کار و مواد اولیه‌ی مرغوب لازم است. دیگر تنها گچ و تخته سیاه کار برد ندارد. حتی کتبی هم که خارج از برنامه‌ریزی و دور از اهداف تهیه شده باشد مطلوب نیست. امروز دیگر شایسته نیست ما مغز دانش‌آموزانمان را به بایگانی را کد تبدیل نمائیم و آن را پر از مطالبی نمائیم که دیگر تاریخ مصرف ندارد. این مغزها باید برای اندیشه‌ی فضا داشته باشد. آموزش باید به گونه‌ای باشد که دانش‌آموز فکر کردن را فراموش نکند. یاد بگیرد که هر مطلبی را بتواند تجزیه و تحلیل کند. و با اندیشه خود به باور و یقین برسد. این تربیت امری اکتسابی است که می‌خواهد استعداد ذاتی تربیت‌پذیر را بارور و بسط دهد. این امر زمانی اثر گذار است که با طبیعت انسان هم‌خوانی داشته باشد. این هم‌خوانی وقتی حاصل می‌شود که حداقلی از استعداد ذاتی و فطری دانش‌آموز شناخته شود. شرایط آزاد استعداد خود را آشکار می‌کند. در یک شرایط و محیط بسته و تحت فشار او فرصتی برای بروز استعدادهای خود نمی‌یابد. همان‌طور که در آئینه‌ی کدر نقش روشن دیده نمی‌شود.

تکرار و تاکید می‌کنم اگر ابزار لازم در اختیار معلم قرار نگیرد توقع زیادی از او نمی‌توان داشت. البته سوادآموزی بی‌هدف در دبستان‌ها در همه چیز بخوان و هیچ چیز نفهم، در دبیرستان‌ها استمرار دارد، ولی محصول آن دیپلمه‌هایی است که چنانچه در کنکور موفق نگشته و راه به دانشگاه نیابند، پس از چندی غیر از خریدن و نوشتن زبان مادری، آموخته‌ها را فراموش می‌کنند. آنان در این دوره دوازده ساله به خود حرفه و هنری نیاموخته‌اند که بتوانند به وسیله آن اشتغال یافته و کسب در آمد نمایند. غرور کاذبی که دیپلم به آنان می‌دهد مانع از این می‌شود که غیر از پشت‌میز نشینی پذیرای شغلی باشند. کارهای این چنین را مهاجرین افغانی عهده‌دار می‌شوند در نتیجه در صد بیکاری رو به افزایش است برنامه‌های سلیقه‌ای و مقطعی سبب می‌شود گاه‌گاهی در کتب و روش درسی تغییراتی ایجاد شود که چنانچه از هدفی مشخص و مفید برخوردار باشد در اجرا با مشکل مواجه می‌شود نظیر دوره‌ی راهنمایی که هدف برنامه‌ریزان این بود که غربال‌گزینش در پایان سه ساله راهنمایی گذارده شود به این شکل که استعدادها شناسایی شود. آنهایی که استعداد بالایی علوم نظری دارند در رشته‌های مورد

علاقه و توان در دبیرستان ادامه تحصیل دهند و بقیه براساس استعدادشان در رشته‌های فنی و هنری در هنرستان‌ها ادامه دهند. متأسفانه این برنامه‌ی مفید و سازنده، به علت بی‌توجهی و عدم اختصاص بودجه لازم جهت توسعه‌ی هنرستان‌ها عقیم ماند و اخیراً سلیقه دیگری فاتحه آن را خواند. اعتقاد دارم چنانچه آن برنامه درست و کامل اجرا می‌شد با ایجاد هنرستان‌ها و تربیت کادر فنی اکنون این ناهنجاری‌ها در میان جوانان بیکار وجود نداشت مهم‌تر از آن سطح تولید بسیار بالاتر بود زیرا بین تئوری و عمل در تمامی زمینه‌های تولیدی حلقه‌ای مفقود است.

این حلقه هنرجویان هنرستان‌ها می‌باشند که نقش واسطه میان نظریه پرداز و اجرا کننده را دارد و بسیاری دیگر رابطی بین مهندس و کارگر هستند. برای آنان که درد وطن دارند و زانما می‌ت‌ها رنج می‌برند مشکلات آموزش و پرورش ناشناخته نیست. استادان، دانشمندان و رؤساء و کلا، قضات، فرهیختگان و بطور کلی مجموع شاغلان مدیریت‌های کلان کشور، زمانی از عمر خود را در مدرسه گذرانده و راه رشد و ترقی خود را از نیمکت‌های کلاس افتاده پس به مدرسه دین دارند و به آموزش و پرورش بدهکارند. متأسفانه همه کسانی که محصل آموزشی مدارس می‌باشند، موفق نیستند.

سؤال این است که در مورد عدم ترفیق آنها مسئول کیست؟ شناسائی مسئول یا مقصر از این جهت ارزش و اهمیت دارد که از ادامه زبان‌های مادی و معنوی در زمان حال و آینده کشور، جلوگیری شود. تنظیم برنامه دقیق آموزشی و شناخت و تعیین هدف‌های منطبق با نیازهای جامعه امروز و فردا اهمیت بسیار دارد و می‌طلبد که همه‌ی کسانی که به مدرسه و آموزش و پرورش خود را مدیون می‌دانند، آگاهشای این مهم باشند. رنج ملی ناشی از ناهنجاری‌های فرهنگی و تنگ عقب ماندگی برای ملتی که مشعل دار علم و هنر و تکنیک و تمدن در روزگاران گذشته بوده، بس است.

وقتی هوای شهرمان آلوده است بر همه‌ی کنندگان تاثیر مضر دارد. چپ و راست و غنی و فقیر را در بر می‌گیرد. زمانی که افتخاری چه در میدان‌های ورزش و چه در علم و صنعت و دگر رشته‌ها تصیب گردد همگی به آن می‌بالیم و دلشاد می‌شویم. پس بیائید همه با هم کمر همت ببندیم. همان‌طور که جنگ ویرانگر هشت ساله مدیریت شد. بدون توجه به بینش و سلیقه برای پی‌ریزی یک شالوده اساسی و برنامه‌ای

سازنده گام برداریم. این وطن را خانه خود و فرزندان جامعه را فرزند خود بدانیم. نسلی را که اکنون مشغول تحصیل است دریابیم و به نسل‌های آینده نیز بیاندیشیم. این نوشتار حاصل سی سال خدمت در سطوح مختلف اداری آموزشی و یک عمر فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی‌ام می‌باشد. با این امید به قلم آورده شد که به خصوص مورد عنایت و بهرمندی معلمین جوان علاقمند به آموزش و پرورش و برخوردار از مهر به جامعه و عشق به وطن باشد.